

روپیدن از خاکستر

گفت‌وگوی نصرالله نیک‌فر با داوود پژمان آوازخوان خوب سبک خراسانی



چرخش‌های پسین سیاسی و بلوک‌سازی‌های قدرت در جهان. تشنه‌گی و برتری خواهی‌های هژمونیک قدرت‌های استعماری از یک‌سو. خواست‌های خودبینه، بی‌پایه و بد اندیشه‌ی تباری و زبانی در جهان به‌ویژه در کشورهای آسیایی زمینه‌ی ایجاد کشورهای کوچک، سست‌بنیاد و ناتوان استعماری بر مبنای تبارها و زبان‌ها را فراهم کرد.

استعمار در گام نخست می‌خواست با تقسیمات خرده و ریزه‌ی درخت کهن، بارور و بزرگ‌تمدن آریایی را از ریشه خشک کند؛ تا زمینه‌های دست‌اندازی استعمار و استثمار ملت‌ها را فراهم کند و از سوی هم بهانه و اهرم فشار جهانی برای دوام جنگ و فروش تسلیحات خویش داشته باشد. در این میان تمدن آریایی - خراسانی آسیب‌های سنگینی را دید. آریانای بزرگ به‌چندین کشور کوچک تجزیه شد و سپس خراسان بزرگ به‌چند کشور تجزیه شد و نام استعماری، بی‌ماهیت و تباری افغانستان را به‌نمایندگی از خراسان سبز و بزرگ بر این جغرافیا گذاشتند و بر طبل بی‌ماهیتی آن وارونه کوبیدند. تا این‌که پیوندهای ما با گذشته‌مان گسسته شود. اما پس از دوسد و چندسال ببینید که

بازهم فرهنگ و تمدن آریایی - خراسانی ما با قامت بلند ایستاده است و داد سخن می‌کند. از این رو گفت و گویی داریم با داوود پژمان آوازخوان باتعهد و دل‌سوز شیوهی خراسانی که اینک به آن می‌پردازیم.

نصراالله نیک‌فر: با درود و مهر پیش‌گاه شما پژمان گرامی!

نخست از موسیقی خراسانی و ویژگی‌های آن بگوئید؟

داوود پژمان: با درود و سپاس، نکته‌ی خوب و جالبی را اشاره کردید، این که موسیقی خراسانی چیست و ویژگی‌های آن کدام است! این یک بحث دامنه‌دار و گسترده است و نیاز زمان بیش‌تر را می‌کند تا به آن پرداخته شود. چون که موسیقی خراسانی در این سرزمین یا این جغرافیایی که به نام افغانستان است از بین رفته و کسی به این نام موسیقی نمی‌شناسد. ولی ما و شما به یاد داشته باشیم که دامنه‌کوه‌های هندوکش یا همین بدخشان کنونی که همین دوسوی رود آمو جای گاه‌نخستین آریایی‌ها بود و آریایی‌ها از همین جا رفتند به نیم‌قاره‌ی هند و اروپا و دیگر جای‌ها. امروز ما و شما شاهد زبان‌های شغنانی، واخانی، یزگلامی، منجانی، اشکاشمی، واخانی و... هستیم، همین‌ها همه‌اش از گویش‌های کاربردی آریایی‌ها اند که در بدخشان هنوز هم یادگار مانده اند.

به پندار من موسیقی خراسانی حالا هم یگان نفس در همان گوشه‌ها می‌کشد، کماکان در هرات نفس می‌کشد آن‌هم بسیار کم. من منجیث یک کسی که از دانش‌کده‌ی هنرهای زیبا بخش موسیقی فارغ شده‌ام خیلی دوست‌دار هنر هستم؛ با آن که هنر در این جامعه و کشور جای‌گاهی ندارد؛ ولی من فکر می‌کنم که کماکان موسیقی خراسانی را در آن‌جا (بدخشان) می‌توان هنوز هم سراغ گرفت. همین روی‌کردی که من خودم با برنامه‌آمدم و ایجاد انگیزه کردم. کسانی که اهل قلم بودند و کسانی که اهل هنر و فرهنگ بودند، در ذهنیت این‌ها این بود که پژمان موسیقی خراسانی را دوباره تازه کردی. موسیقی که من می‌نوازم فکر می‌شود که زیاد نزدیک و هماهنگ با موسیقی‌های محلی باشد اما این گونه نیست. شما شیوه‌های مرا با شیوه‌های محلی اگر مقایسه کنید خیلی متفاوت است. اما موسیقی خراسانی آن‌سوی دریا (تاجیکستان) زنده مانده که شش مقام و این چیزها است. رویش کار شده و یکی از همان داشته‌های خیلی غنامند همان‌جاست. موسیقی سنتی‌شان خود سبک خراسانی‌ست. ولی در افغانستان روی این شیوه کار نشد و پستی‌بانی هم نشد. در واقع نخواستند که روی این موسیقی ریشه‌دار و بومی کار شود و رشد کند.

در دامنه کوه‌های بدخشان همین موسیقی مداحی که می‌خوانند خود موسیقی خراسانی است. همین موسیقی‌های محلی که در بدخشان خوانده می‌شود به‌جز موسیقی قطغنی. برای نمونه همین فلک‌خوانی، دف‌ساز، سنگردی‌های پنج‌شیر همه موسیقی خراسانی هستند. چندسال می‌شود کمی تغییر کرده است. پیش ما خودمان در جشن‌های عروسی و... همین دف‌ساز را بیش‌تر شاهد بودیم. یک نفر پیش می‌خواند و شش - هفت نفر پشت سر با دایره می‌خواندند که خود موسیقی ناب خراسانی است. بدبختانه همین سیلاب فرهنگ غرب آن‌را هم دامن‌گیر شده است. شیوه‌ی دیگری هم در موسیقی خراسانی داریم که به‌نام سوگ‌سرود یاد می‌شود. تاحال کس از آن یاد نکرده است، در بدخشان به‌ویژه کنار دریای آمو این سوگ‌سرود را بیش‌تر زن‌ها می‌خوانند، کسی اگر بدرود زندگی بگوید یا هم دردِ دیگر، سوگ‌سرود هارا در ماتم و نبودش می‌خوانند. حتا در شهرستان شغان سرودی است به‌نام لَکِک که سوزی عجیبی دارد و شیوه‌ی دیگری سوگ‌سرود است. من حتا یک آواز خوان زن کردی را شنیدم که آهنگ‌هایش مانند موسیقی بدخشان بود و پیوندِ بسیار نزدیک را بین این دو جغرافیا حس کردم. البته با فلک بدخشانی خیلی نزدیک بود. این جاست که دامنه‌های گسترده‌ی موسیقی خراسانی رُخ می‌نمایاند و تاثیر خویش را تا سرزمین‌های کرد نشین نشان می‌دهد.

نیکفر! چون کردها خود از نژاد آریایی هستند، ویژگی‌های زیادی آریایی‌ها را هنوز نگه‌داشته‌اند برای نمونه همین لباس و تنبانی که آن‌ها می‌پوشند خود معرف لباس آریایی‌ها است و تاکنون باقی مانده است.

پرسش: گذشته‌ی تاریخی این پردازش چه گونه است و تاکجاها ره کشیده است؟

پژمان: من فکر می‌کنم تشریحی کوچکی دادیم. گفتم که از زمان آریایی‌ها یا پیش‌تر از آن همین سیر موسیقی خراسانی در این سرزمین بوده اما بدبختانه که در درازای زمان هیچ‌گاه به موسیقی چشمی نداشته‌اند و آن‌را جدی نگرفته‌اند. مورد بی‌مهری‌های زیادی قرار گرفته است. در افغانستان هم موسیقی تعریف ویژه‌ای نداشته و همیشه به‌گونه‌ای سرکوب شده است. کسانی که اهل موسیقی و هنر بودند هیچ‌گاه پرورش داده نشدند و گاهی اگر پرورش داده شدند و گوشه‌ی چشمی به آن‌ها کرده‌اند، انحصاری بوده و در خدمت کسی و یا کسانی بوده است. برای همین است که در برداشت همه‌گانی مردم افغانستان کسانی که دیگر توانی نداشته‌اند از سر ناگزیری و روز گذراندن

گویا آمده اند و به موسیقی پرداخته اند. یاهم فکر می‌شود این هنرمند و آوازخوان از لحاظ اخلاقی آدم فاسد و بدکنش بوده که گویا به موسیقی پناه آورده است. در درازنای تاریخی در افغانستان دیدگاه‌ها کماکان همین گونه بوده است. یعنی در دیدگاه مردم موسیقی وسیله‌ی عیاشی و خوش‌گذرانی بوده است. درحالی‌که این گونه نیست. موسیقی پیام‌آور بزرگ و سترگی در جامعه است. اگر که هنرمند به‌راستی هنرمند باشد و تعهدی درسته‌نرمندانه داشته باشد.

پرسش: چه چیزی باعث این تلقی منفی از موسیقی در جامعه شده است؟

پاسخ: از یک سو هنرمندانی بوده اند که مصداق همین دیدگاه بودند و از نشانی موسیقی کارهای بد کردند و پاکی و قدسیت هنر را زیر پرسش بردند؛ دامن سپید هنر را لکه‌دار کردند. برای نمونه در همین هم‌بودگاه (جامعه‌ی امروزین ما یک نفر آمد و یک دوتار را گرفت و یک بچه را رقصاند و یاهم در جشنی زورمندی به پای بچه‌ای زنگ بستند و کار بد و ناشایست کردند و سپس زمینه‌های بدنامی موسیقی را در حد بسیار بلندی فراهم کردند.

هم‌چنان در گذشته‌ها هم کسی نبوده که به‌صورت جدی در این زمینه‌ها کار کند یاهم کدام نهاد دولتی و رسمی کاری در این زمینه نکرده و برای پاس‌داشت و نگه‌داشت آن از بدی‌ها و پلیدی‌ها کاری نکردند. در گذشته‌های دور هم چنین چیزی را ما سراغ نداریم که کسی آمده باشد و برای موسیقی کار کرده باشد. از همین‌رو موسیقی خراسانی در جایی که بود بی‌حرکت ماند و یاهم مرد و به فراموشی سپرده شد. به‌همین‌رو هنرمندانی هم که بودند دل‌زده شدند و آنرا کنار گذاشتند.

پرسش: دلایل سکوت، فراموشی و انزوای موسیقی خراسانی را در بی‌توجهی جامعه و دولت می

بینید؟

پاسخ: به باور من دو دلیل داشته؛ یکی این که در کل مردم آگاه نبوده اند، از خوبی‌های هنر چیزی نمی‌دانستند. این‌را نمی‌دانستند که هنر تنها وسیله‌ی کسب پول و شهرت مادی نیست. در حالی که موسیقی معرف هویت یک تبار، یک تمدن و یک فرهنگ است. هم‌چنان دیدگاه‌های از بالا به‌پایین جامعه نسبت به موسیقی بوده، دولت هم منحیث یک نهاد مسوول در این زمینه هیچ کاری نکرده و این خود باعث کناره‌گیری هنرمندان از موسیقی شده است. برای نمونه همین امروز آوازخوانان را در جامعه دلاک می‌گویند و به‌خوبی یک آوازخوان نمی‌تواند در شهر و ده

گشت و گزار کند. این گونه روز به روز اهل هنر موسیقی در درازای زمان پا پسکشیدند و دیگر آن گونه که نیاز بود به آن نپرداختند. من خودم همین چند روز پیش رفته بودم هرات و در آنجا یک هنرمندی را به نام قاسم مسرور دیدم که هیچ باورم نمی شد آوازخوانی به این وجاهت و توانایی در این سر زمین کلفت بار باشد، در اصل موسیقی خراسانی و بحث آن را باید از زبان او شنید. آهنگ های پاک و سچوی خراسانی را از زبان او شنیدم، پس از نواختن و آهنگ؛ من از او پرسیدم که آیا در خانواده تانپس از شما کسی پی گیر این هنر است؟ گفت: «نه! من خودم از این هنر در این جامعه چه سودی دیدم که باز آن ها هنرمند شوند و زندگی خویش را بی هوده صرف کنند. فرزندانم دوست داشتند که راه مرا ادامه دهند اما خودم نگذاشتم شان». به راستی دلم به این گنجینه ی شیوه ی آهنگ های خراسانی سوخت. شاید چند روز دیگر او را با خودمان نداشته باشیم اما با رفتنش ما خیلی چیزها را در این زمینه از دست می دهیم.

پرسش: باز شما هم راه قاسم مسرور گفت و گویی داشتید؟

پاسخ: آری من یک ساعت هم راه اش برنامه داشتم و گفت و گو کردیم که رادیویی است و نشرش خواهم کرد هم راه با آهنگ هایش.

پرسش: زمانی که دیدگاه جامعه نسبت به موسیقی چنین است (یک دیدگاه تحقیر آمیز از بالا به پایین) پس چرا تا هنوز موسیقی در میان توده ها نفس می کشد؟ با وجود آن دید تحقیر آمیز مردم آن را می شنوند و در جشن های خوشی شان دسته های ساز و آواز را فرا می خوانند؛ حتا آدمانی که موسیقی را حرام می دانند آن را می شنوند؟

پاسخ: خوب! بودند و هستند کسانی که برای نفس کشیدنش به هر دلیلی که بوده عرق ریخته اند و به گفت شما همان آدمی که موسیقی را حرام می داند؛ باز در جشن عروسی خود و بسته گانش دسته های ساز و آواز را فرا می خواند. از همین جا شما باید به این پیامد برسید که موسیقی خواسته یا ناخواسته نیاز یک جامعه بوده است. مانند این که ما به خوراک نیاز داریم و اگر نخوریم می میریم، همین گونه هم موسیقی یک نیاز است و باید باشد.

همان متعصب‌ترین آدم وقتی یک خوشی می‌شود بازهم پناه می‌برد به موسیقی، اما اگر دیدگاه‌اش را در باره‌ی موسیقی بررسی هزاران بد و بی‌راه می‌گوید نسبت به موسیقی و آواز خوانی. من خودم با آدم‌های با سواد و دانش گاهی برمی‌خورم که دوست دارند بخوانم و آن‌ها گوش کنند، اما زمانی که که قشقارچه در نزدیکی‌های‌شان باشد و کسی بخواهد فرتور(عکس) بگیرد می‌شرمند. گویا باعث بسیار ننگ است. من خودم چندین کس را دیدم. نمی‌دانم هنر و موسیقی در این سرزمین چرا این‌گونه است.

پرسش: فکر نمی‌کنید که دلیل این نگاه تحقیر آمیز جامعه نسبت به موسیقی خود همین آواز خوانان باشند؟ یعنی آن چنانی که نیاز بوده نتوانستند موسیقی را به جامعه به معرفی بگیرند.

پاسخ: آری! فرموده‌ی شما خیلی به‌جای است، اما چیزی که بیش‌تر باعث هم‌چون‌گرایش و هم‌چون ناتوانی شده است فقر است. فقر آدمی را به هرسو می‌کشاند. هنرمندان را هم اسیر نان و نفس کرده و موسیقی را ابزاری برای تهیه یک لقمه نان و یاهم هوس‌رانی کرده اند. این جاست که دیگر نه هویت برایش ارزش داشته و نه به آن اندیشیده و نه هم غنای فرهنگ برایش مهم بوده؛ تنها به خاطر پول به پای هر کس افتیدند.

پرسش: افتیدن موسیقی به دست مردم عامه یاهم کسانی که بی‌سواد بودند و از فرهنگ و هویت چیزی نمی‌دانستند؛ آیا باعث این سرخوردگی و انزوا و بی‌مهری جامعه نسبت به هنر موسیقی شده است؟

پاسخ: آری! این هم درست است و یک جانب قضیه را تشکیل می‌دهد. این روزها اگر توجه فرموده باشید هر روز یک آوازخوان و سازنده و نوازنده پا به میدان می‌گذارد. یعنی این‌ها در اندک زمان، برقی روی صحنه می‌آیند و چند آهنگ ثبت می‌کنند. خیز و جستک می‌زنند. این‌گونه خاک نفرت بر گونه‌ی هنر موسیقی می‌ریزند. آن آگاهی را که باید از موسیقی داشته باشند ندارند و رنگ ابتدال بر چهره‌ی هنر موسیقی می‌ریزند.

پرسش: به باور شما از موسیقی برای ارضای غرایض شهوانی‌شان استفاده می‌کنند تا غرایض روحانی؟

پاسخ: خوب آری! چنین است این روزها، به یک رواج هم مبدل شده است. من خودم در چندین برنامه رفتم، ده دقیقه نگذشته بود که یک دختر آوردند و پس از آن چندتای دیگر، سپس من گفتم نه! من برای این کارها نیامده‌ام و از محفل برآمدم و رفتم.

پرسش: به پندار شما بودن بانوان در انجمن ساز و آواز شما خوب نیست؟

پاسخ: نه! منظور من چنانی که گفتید نیست، هنر برای همه است، همه حق دارند چه زن باشد و چه مرد، از آن لذت ببرند و بشنوند و هستند زنانی هنرمندی که من شایق آهنگ‌های شان و سبک‌های شان هستم. در همین افغانستان به ویژه موسیقی دهه‌ی شصت قابل ارج گزاری است. اما نه این که از دختران و زنان در محفل آواز خوانی من استفاده ابزاری شود و کارهای ناخوشایست و بد سر بزند؛ با این کار در کل مخالفم و نمی‌خواهم کسی با استفاده از برنامه‌های من این کار را بکند.

پرسش: از گفته‌های شما به گونه‌ای یک نوع دید تقدس‌مآبانه نسبت موسیقی سر برمی‌کشد؛ آیا شما خود به این باور هستید؟

پاسخ: آری! کاملاً هنر قدسیت می‌خواهد و قدسیت و پاکی هم دارد. برای همین نمی‌خواهم آلوده با پستی‌ها و ناپاکی‌ها باشد. هنر پیام آور است و اگر درک کنیم جای گاهی بسیار بزرگ و بالایی دارد.

پرسش: ریشه‌ی این قدسیت هنر در کجاست؟

پاسخ: از زمانی که انسان پای به هستی گذاشت، هنر با او بود، موسیقی و آواز با او بود. به باور من کسانی که با موسیقی و اهل موسیقی هستند، خیلی اصالت دارند. در برابر جامعه و مردم رسالت دارند و اگر بخواهند جامعه را سمت‌وسو می‌دهند. برای نمونه همین موسیقی (رپ) که موسیقی روز است؛ در آمریکا توسط سیاه‌پوستان علیه تبعیض و نابرابری‌های نژادی به وجود آمد. سفیدپوستان فکر می‌کردند که خودشان پاک و برگزیده‌هستند و سیاه‌پوستان ناپاک و نجس. این‌ها توسط همین موسیقی این نگرش‌ها را نسبت به خویش تغییر دادند.

زمانی که ما یک شعر خوب را انتخاب می‌کنیم و سپس به وسیله‌ی آواز و ابزارهای موسیقی نغز به گوش مردم می‌رسانیم، این جا این آهنگ، شعر و موسیقی را هم بی‌سواد و هم باسواد می‌شنوند و شعر خوب در نتیجه پیامد و تاثیر

خوب دارد. زمینه پخش اندیشه های نغز توسط موسیقی خیلی آسان است تا یک کتاب. و این یک تغییر زود هنگام و معجزه آسا را در پی دارد که می تواند قدسیت و پاکی اش را نمونه باشد.

نیکفر! شما که به مقدس بودن موسیقی باورمند هستید و آن طرف هم به مقدس بودن شعر باورمند هستید، زمانی که دو مقدس به هم آمیخته می شود طبیعی است که پی آمد زود و نغز دارد. مخاطب زودتر پیام را می گیرد و به تر و کوتاه تر می تواند به چیزهای که می خواهد و خواسته می شود برسد.

پژمان! آری! بدبختانه موسیقی امروز افغانستان در بسا موقع خیلی زنده است و زمینه انحراف جامعه و جوانان را فراهم می سازد و به فحشا و روسپی گری ره نمون می شود مارا. البته هستند برخی هنرمندانی که کارهای شان درخور ستایش است و مستثنا هستند.

وقتی آواز خوانی می آید و می گوید که: «بچه بازی آسان است؛ خدا روزی رسان است». یا «سینه ره به سینه بمان بچسپه خمیر واری» با آن که من جوان هستم و این چیزها نیاز طبیعی این سن و سال است که باید بخوانم؛ امانه! به باور من نیاز نیست که این چیزها هم زیاد خوانده شود چون در ذهنیت کودکان خیلی تاثیر بد می گذارد؛ کودکان خیلی دوست دار موسیقی هستند و آدما هم زیاد موسیقی می شنوند. موسیقی هم خیلی در ذهن ها جای می گیرد و به زودی بالای مخاطب اثر می گذارد. اما به شرطی که هنرمند از پیامد کارهایش آگاه باشد. باید بدانند که هنر با جامعه چه پیوندی دارد و چه پیوندی می تواند داشته باشد.

پرسش: شما موسیقی را برای موسیقی می خواهید یا برای اهداف و اندیشه تان؟

پاسخ: من موسیقی را برای اهداف مردمی ام می خواهم، چون از این راه درد دل خود و مردم خود را به تر می توانم فریاد بزنم.

پرسش: شما از موسیقی منحیث یک ابزار برای رساندن پیام تان به مردم استفاده می کنید؟

پاسخ: با این تفاوت که من از این ابزار در راه‌های مردمی و انسانی کار می‌گیرم و فریادهای خفتیده در گلوی تاریخ و جامعه را با این ابزار بیدار می‌کنم. یعنی استفاده نیک و شایسته می‌کنم. من و موسیقی باهمیم مانند خون و رگ و پوست. من در گذشته‌ها زیاد کوشیده‌ام تا از این موسیقی و هنر کناره‌گیری کنم حتا برای مدت هفت‌سال کناره‌گیری کردم ولی بازهم نشد و مرا به‌خودش خواند.

پرسش: دلیل این تلاش شما چه بود؟

پاسخ: به‌شما آشکار است که من دانش‌گاه کابل، دانش‌کده‌ی هنرها، بخش موسیقی را خواندم و زمانی که فارغ‌شدم همین دیدگاه از بالا به‌پایین در یک جامعه‌ی سنتی و دیدگاه‌های منفی و.. باعث کناره‌گیری من بود، اما در زادگاه من آن‌گونه که فکر می‌شود؛ از دید مذهبی زیر فشار نبودم. ما خود یک خانواده‌ی دینی و مذهبی هستیم، بابای من در بخارا درس خوانده‌اند و از عالمان به‌نام زادگاه من هستند. با آن‌هم از جانب خانواده در این باره با کدام مشکلی رو به‌رو نبودم. تنها چیزی که مرا آزار می‌داد همین دیدگاه‌تحقیر آمیز جامعه بود.

پرسش: موسیقی خراسانی را بیش‌تر کدام ابزار و آلات موسیقی هم‌راهی می‌کند؟

پاسخ: همین موسیقی‌های افتیده در دور دست‌های کشور ما، خودشان موسیقی خراسانی هستند. در بدخشان همین دایره، رباب، غیژک، تنبور، دوتارهای خورد، دنبوره، چنگک، نی و دوتار هراتی و... از ابزارهای موسیقی خراسانی می‌باشند. باید بگویم که رباب بدخشانی با کابلی رباب فرق دارد. رباب پامیری پنج‌تار دارد که در مراسم مذهبی، قصیده‌خوانی‌ها کاربرد دارد که در گذشته‌ها همراه‌اش سه‌تار و دف بود.

پرسش: موسیقی خراسانی ریتم شاد دارد، یا غمگین؟

پاسخ: موسیقی خراسانی بیش‌تر ریتم آرام دارد. اما تنوع ریتمیک در موسیقی خراسانی زیاد است. ولی ریتم مسلط آن همین ریتم کوهی است که بیش‌تر با طبیعت سازگار است. برای نمونه فلک‌خوانی، قصیده‌خوانی و.. است. در کل خیلی روح افزا و آرام‌بخش است. شما همین آهنگ‌های پرواز همای و استاد شجریان را که می‌خوانند اگر گوش کنید شمارا دیگر می‌کنند. یاهم آهنگ‌های استاد امیرجان صبوری؛ همین‌ها نمونه‌های امروزی و خوب موسیقی خراسانی هستند.

پرسش: آن جا مگر زیاد بالای نیستی، نا امیدی، درد دل، شکست و نیست انگاری و هیچ انگاری تاکید نشده است؟

پاسخ: آن‌ها بیش‌تر از اشعار تصوفی کار می‌گیرند و سر و کارشان بیش‌تر با دنیای عرفان است. به‌شما به‌تر هویداست که دیدگاه‌های تصوفی بیش‌تر آن دنیایی اند و در پی کندن ریشه از این گیتی هستند؛ همین‌جاست که بیش‌تر با پرسش‌ها رو به‌رو هستند و هستی را زیر پرسش می‌برند و اعتراض‌های عارفانه و فلسفی می‌کنند.

پرسش: فکر نمی‌کنید که یک دلیلی به انزوا رفتن موسیقی خراسانی همین بوده باشد؟

برای نمونه: آن‌ها با جامعه زیاد هماهنگ نبودند و تفاوت‌های بزرگی با جامعه داشتند، همه‌ی جامعه صوفی نبود، همه‌ی جامعه دردمند و نا امید نبود، همه‌ی جامعه دردِ عرفانی و سودای آن جهانی نداشتند و مردم به دنیا هم می‌اندیشیدند و سپس آن‌ها آمدند به‌مسایل آخرتی و باورهای ناامید کننده پرداختند. این‌گونه مردم از این‌ها و این‌ها از مردم فاصله گرفته اند و در نتیجه زمینه‌ی زوال موسیقی خراسانی را فراهم کردند.

پاسخ: آری! اما در کل به‌باور من آن‌گونه نبوده، برای نمونه: شما همین آهنگ پرواز همای را اگر شنیده باشید می‌گویید: «این چه جهانیست که نوشیدن می نارواست / این چه بهشتی‌ست در آن خوردن گندم خطاست» این شعر دنیایی از عرفان است. اما در گذشته‌ها این‌گونه نبوده که سبک خراسانی تنها مقید به‌عرفان و نا امیدی باشد بلکه شور و هیجان داشته، اما در سرزمین چون افغانستان به موسیقی خراسانی توجه نشده و در گذشت زمان به باد فراموشی سپرده شده که این به‌راستی یک جفایی بزرگی است بر هنر موسیقی ما.

پرسش: گذشته از گونه‌ی پرداخت همای مستان که به آن باورهای گذشته نقد می‌زند و همان‌گونه عرفان ما نقدی بر تصوف دارد و هم‌چنان نقد و اعتراضی بر جامعه و کارکردهای روحانیت دارد. اگر گذشته‌ی موسیقی خراسانی هم همین‌گونه بوده باشد، پس موسیقی خراسانی یک موسیقی عرفانی بوده است. امروز هم که منارهای مقدس آن‌گونه که در گذشته بود پابرجا نیست و فرو ریخته اند. مطلق گرایي جایش را به نسبی گرایي داده است و هرچیز را قابل نقد می‌دانند. آیا شما هم همین‌گونه می‌پردازید؟

پاسخ: من با آن که به گپ‌های شما خیلی هماهنگ و باورمند هستم، باز هم می‌خواهم این را بگویم که در افغانستان با در نظر داشت محدودیت‌ها می‌توانم آن‌گونه پردازم.

پرسش: پس چه چیزی در کل باعث خاموشی موسیقی خراسانی شده است؟

پاسخ: سیستم‌های حکومتی نقش بسیار زیادی داشته در از بین بردن موسیقی خراسانی. تعصبات زبانی باعث از بین رفتن خیلی چیزها شد. همین موسیقی‌های که در دو سوی آمو دریا نیمه زنده مانده‌اند دلیلش دست‌نارسی ستم‌گران و فاشیستان به آن‌جاها بود. آمدند مرزی زدند میان تبارها و زیست مشترک مردم در بدخشان. آگاهانه برای ریشه کن ساختن موسیقی و فرهنگ خراسانی از افغانستان گام برداشتند. بدبختانه به‌جای پرورش و شگوفایی موسیقی این سرزمین نتوانستند موسیقی هندی را جای‌گزین آن‌ها کنند. در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، امیر شیرعلی خان وقتی به هند بریتانیوی که آن‌زمان زیر دست بریتانیای کبیر بود سفر می‌کند به میزبانان امیر گفته می‌شود تا چیزی که در این سفر باعث تفریح و پذیرش امیر قرار می‌گیرد به گونه‌ی تحفه برایش داده شود. یکی از چیزهای که بسیار مورد پذیرش و خورسندی امیر قرار می‌گیرد دسته‌ی ساز هنرمندان هندی می‌باشد. که امیر بعد از سفرش آن‌ها را به افغانسان دعوت می‌کند و همین کوچی خرابات امروز را به آن‌ها می‌دهد که مسکن‌گزین شوند. من فکر می‌کنم با آمدن این استادان زخم بزرگی بر پیکر موسیقی‌های خراسانی زده شد و موسیقی‌های که در این سرزمین وجود داشت روز به روز به باد فراموشی سپرده شد و این یک جفایی بزرگی بود که امیر وقت موجب شد و نتوانست و نخواست که موسیقی‌های خراسانی را مورد پستی‌بانی قرار بدهد.

پرسش: این‌هایی که آمدند آگاهانه گل‌های موسیقی خراسانی را با داس تعصب از سرزمین و زادگاه اش درویدند؛ چه چیزی را جاگزین آن کردند؛ آیا از خودشان بدیلی داشتند؟

پاسخ: بدبختانه که چیزی از خود نداشتند جز همان موسیقی هندی که پسان‌ها به هم‌کاری و تشویق دربار در بین مردمان شهرنشین به گونه‌ی نهادینه و جا افتاده شد که امروز فکر می‌شود موسیقی خودمانی است.

پرسش: به دید شما همین موسیقی مسلط امروز افغانستان یک موسیقی استعماری است؟

پاسخ: آری! شوربختانه یک موسیقی تزییق شده، تحمیلی و استعماری است. با آن که من تنوع را در موسیقی دوست دارم؛ چون موسیقی زبان مشترک انسان‌های روی زمین است. پیوندهای موسیقی و مکتب‌ها باهم دارند و داد و گرفت‌های داشته‌اند؛ اما این‌جا ما باید داشته‌های خود را هم نگه‌بانی بکنیم و هم به نیکی نگه داریم. بدبختانه که در این روزها دیگر افغانستان شهر بی‌دروازه است و چیزهای عجیب و غریبی در آن دارد تجربه می‌شود.

پرسش: هنرمندان فعلی متعهد به موسیقی خراسانی کی‌ها هستند؟

پاسخ: در افغانستان هنرمندی که آگاهانه نسبت به موسیقی خراسانی تعهد داشته باشد خیلی کم است که حتا در حساب نمی‌آید. اما آقای شفق سیه‌پوش خیلی جدی کار می‌کنند و تعهدی آگاهانه و صادقانه نسبت به موسیقی و داشته‌های خراسانی دارند؛ با آن که پاره‌ی از کارهای‌شان رنگ و بوی پاپ غربی دارد. امیرجان صبوری که خیلی خوش‌دارشان هستم، جهاندارشاهِ شغنانی که شاید هشتادساله باشند حالا، دولت‌محمد جوشن شاعر، نویسنده و آوازخوان از اشکاشم بدخشان، مهدی افشاریکی از جوانان خیلی مستعد هستند که روی موسیقی و سبک خراسانی کار می‌کنند، استاد قاسم مسرور تک درخت تنومند موسیقی خراسانی‌ست، قیوم پروا دوست و هم‌زادگاهی خوبم و شاید هستند کسانی زیادی دیگری که از ذهنم باقی مانده‌اند، و خودم که امکاناتِ ثبت و پخش آهنگ‌هایم را ندارم، از جمع کسانی هستیم که داریم به این مسئله در حد توان می‌پردازیم. یک‌گپ دیگر را باید به خواننده‌گان عزیز روشن بسازم که سخن گفتن در باره‌ی موسیقی خراسانی به این معنا نیست که ما ضدیت یا دیدگاه فاشیستی نسبت به دیگر هم‌میهنان‌مان داشته باشیم، بلکه این یکی از سرمایه‌های بزرگ این سرزمین بود که در پی بی‌توجهی دولت مردان روز به روز از بین رفت.

پرسش: شما آگاهانه شیوه‌ی موسیقی خراسانی را برگزیدید یا این که همان زادگاه‌تان شمارا این‌گونه بار آورد و پرورش داد؟

پاسخ: اثرهای آغازین را محیط بالایم داشته و هم‌چنان پدرم اهل موسیقی محلی (دف‌ساز) است. زمانی هم که به کابل آمدم همان آواها و نجواها را در ذهن داشتم و تصادفی به این مسئله نپرداختم. پس ازین هم آگاهانه به پیش‌خواهم رفت. و دوست دارم موسیقی‌های محلی این سرزمین در هر گوشه و کناری که هستند و نفس می‌کشند دوباره زنده بشوند؛ چون موسیقی ما همین موسیقی محلی ماست اگر در شمال و جنوب است و یا در شرق و غرب.

پرسش: جای گاه هنری و جهانی موسیقی خراسانی را چه گونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: در صورتی که رویش کار شود جای گاه بزرگ و پذیرفتنی‌ای دارد، در ایران و تاجیکستان که رویش کار شده خیلی جای گاه خوبی دارد، اما من جای گاه هنری و جهانی موسیقی خراسانی را با آوردن یک نمونه برای تان روشن می‌سازم: در سال ۲۰۱۱ در یک جشن‌واره‌ی موسیقی به نام جشن‌واره‌ی ترانه‌های شرق در ثمرقند اشتراک کردیم که از ۵۲ کشور جهان هنرمندان را فراخوان داده بودند. آن‌جا که همه زبان هم‌دیگر را نمی‌دانستند اما موسیقی زبان مشترک است. وقتی شنیده شود درک می‌شود. ما در میان آن ۵۲ کشور مقام نخست را به نمایندگی از افغانستان گرفتیم. که همین خود نشان‌دهنده‌ی جای گاه‌بلند و خوب موسیقی خراسانی است. با این که مقام نخست را آن‌جا گرفتیم اما زمانی که به افغانستان آمدیم همان تندیس یا جایزه (کپ) قهرمانی ما را وزارت اطلاعات و فرهنگ تحویل و تسلیم نگرفت. یک دست‌آورد بزرگ فرهنگی کشور را این‌گونه خوار کردند، چه برسد به این که ما را نوازش کنند.

پرسش: دلیل این بی‌مهری و تسلیم نگرستن مدال افتخار چه بود؟ آیا عدم پشتیبانی آن‌ها از موسیقی خراسانی آگاهانه است یا هم در حال حاضر نیازهای مهم‌تر از آن دارد این کشور؟

پاسخ: دلیل‌اش این است که به هنر موسیقی کسی ارزش نمی‌دهد و تا هنوز به یک ارزش در این جامعه مبدل نشده است. اگر این‌ها در این‌جا دوست ندارند که ما بنوازیم و بخوانیم؛ آخر ما به نمایندگی از همین کشور مقام نخست را در میان ۵۲ کشور جهان به دست آورده ایم. برای تنها ما که نبود؟! برای افغانستان، برای همین مردم و همین وزارت بود. سفیر ازبکستان در پیش‌روی وزیر اطلاعات و فرهنگ از ما سپاس‌گزاری می‌کند اما او خاموش است.

هنر و فرهنگ در افغانستان جای گاهی ندارد و از زبان کرزی، غنی و حکومت‌شان هم سخنی نشنیدیم که در این زمینه دل‌گرم کننده باشد. تاحال کاری هم نکردند. تبعیض‌ها علیه زبان پارسی و فرهنگ و تمدن خراسانی بدبختانه در حد بسیار بالایی وجود داشته و دارد. تلویزون ملی یکی از نشانه‌های همین تبعیض است. وقتی بخواهی گروه موسیقی خراسانی را راه بندازی از سوی همین حکومت به چالش کشیده می‌شوی. دولت که پشتیبانی نمی‌کند اما سرمایه داران ماهم شعور این‌را ندارند که برای نهادینه سازی داشته‌های ارزش‌مند تاریخی و تمدنی خویش کاری

بکنند. من که خواست و امید فردی از کسی برای خودم ندارم من با همین حالت فقیرانه‌ام این راه را خواهم رفت و موسیقی را ابزار پول در آوردن و سرمایه اندوزی نمی‌سازم.

پرسش: مردان سیاسی ما چه؟! آیا در این زمینه هم کاری و گوشه‌ی چشمی داشته اند؟

پاسخ: به دیدن ما مرد سیاسی نداریم. این‌ها به جای اندیشه کردن در این باره به فکر خانواده و بسته‌گان خویش اند. اندیشه‌ی برای فرهنگ، تمدن و تاریخ خود ندارند. این‌ها در اصل از خود بی‌گانه و مسخ شده هستند. بازرگانان سیاسی ما به این می‌نگرند که موسیقی چه سودی به سیاست آن‌ها دارد. یک‌نوع دید سودجویانه‌ی مادی و سود باور نسبت به همه مسایل دارند.

پرسش: چرا شما موسیقی را به‌گونه‌ی پیش نبردید و آماده نساختید که بتواند سود یک سیاست مدار را هم در خودش تعریف کند؟

پاسخ: بعضی‌ها می‌خواهند که در خدمت‌شان انحصاری باشی برای نمونه: زمانی که کار زار گزیدمان (انتخابات) بود؛ مرا یکی از تیم یا دسته‌های انتخابات یکی از کاندیدان ریاست جمهوری که نمی‌خواهم نامش را بگویم خواستند که شعرهای را بخوانم که به‌سود آن‌ها باشد و در کمپاین از آن استفاده کنند، اما من رد کردم و گفتم اهل این کارها نیستم. هم‌چنان در ستایش از یکی از شخصیت‌های مطرح این کشور از من تقاضا شد که شعری را در این پی‌وند بخوانم، خیلی هم رویش کار کردم، اما شب که خواب کردم خوابم نبرد و ذهنم با هزاران پرسش برخورد کرد و سر انجام به این نتیجه رسیدم که این شعر مدحی را من خواندن نمی‌توانم و برای دوستی که این شعر را برایم فرستاده بود پیام دادم و پوزش خواستم که من اهل این کار نیستم. دوست دارم برای یک هویت بزرگی کار کنم اما نه تک فردی. با آن‌که شخصیت دوست‌داشتنی و قابل احترام است ولی فکر می‌کنم سبب ناراحتی دوستانم شد.

نیکفر! از بحث شما به این نتیجه می‌رسیم که در انزوا و خاموشی و تحقیر موسیقی، سیاسیون نیز نقش داشته اند. چون موسیقی را می‌خواستند، یک ابزار برای ستایش و مدح خویش بسازند؛

این گونه آواز خوانانی آمده اند و ایشان را مدح و رامت گری کرده‌اند و سپس دیدگاه مردم نسبت به موسیقی تغیر کرده و بدبینانه شده است.

پژمان: آری این هم یکی از دلایل خرده گیری و هیچ انگاری و یاهم بد بینی نسبت به موسیقی در جامعه و میان توده ها می تواند باشد. اما سیاست مداری که در این کشور آمده باشد و برای فرهنگ و تمدن و تاریخ اش آگاهانه کار کرده باشد نیست (البته منظورم همین های که در بدنه ی قدرت بودند می باشد). اما سرمایه داران و بازرگانانی داریم که می توانند در این زمینه هم کاری کنند ولی نمی کنند. خیلی های شان در بدمستی ها و عیاشی های شان سرمایه های زیادی را به باد می دهند مگر در این زمینه کاری نمی کنند. وقتی سیاسیون ما سودنگر باشند طبیعی ست که سرمایه داران و بازرگانان ما هم سودنگر هستند و در هر کار سود آنی خویش را می سنجند.

پرسش: آیا کسانی بودند که به شما در این زمینه هم کاری مالی کرده باشند؟

پاسخ: من خیلی امید و آرزویش را داشتم اما نه! بدبختانه کسی در این باره دست مرا نگرفت. من آماده هستم که کار بزرگ هنری و فرهنگی را بکنم اما امکانات پولی اش را ندارم. در پهلوی این هر روزه کسانی را می بینم که هفته یک کلیپ می کشند و به بازار عرضه می کنند که نه شعرش ارزش دارد و نه ساز و موسیقی اش ارزش دارد.

پرسش: آن ها این امکانات را از کجا به دست می آورند؟

پاسخ: در افغانستان بیشتر سرچشمه ی درآمد و عایداتی هنرمندان و آواز خوانان همین رفتن به جشن های عروسی است. بدبختانه برخی پول داران ما پول های خویش را روی خوش گذرانی به مصرف می رسانند و نثار آواز خوانانی می کنند که در محافل خوش گذرانی شان ساز و سرود می کند. و من که اهل این کارها نیستم، نمی توانم برای لذت شهوانی کسی بنوازم.

اما، این روزها دلم می خواهد با یک دید دیگری در جشن های عروسی شرکت کنم و این سنت را بشکنم که مردم بیایند و از موسیقی درست لذت ببرند و تا پایان پای موسیقی بشینند نه این که فرار کنند.

پرسش: آیا شما در جشن و محافل نمی روید ؟

پاسخ: نه چنین نیست! من در جشن‌ها و نشست‌های دوستانه و فرهنگی با خوشی می‌روم اما در بزم‌های عیاشی و بدمستی نمی‌روم. من برای هویتم، برای مردم، تاریخ و فرهنگم می‌خوانم و می‌نوازم، نه برای آن چیزهای که این روزها باب شده است. به گفت ناصر خسرو من این زبان و این دُر دری را نثار ره‌ی خوکان نمی‌کنم.

پرسش: شما چه برنامه‌ی برای زنده سازی و برگشت به اصل دارید در این زمینه؟

پاسخ: برنامه‌های خیلی خوب در ذهن و اندیشه‌ام دارم. ولی امکانات پولی‌اش را ندارم. تا هنوز هم بدبختانه کاری نتوانستم بکنم. همه چیز شده تجارت و سود. بنا براین تاحال نتوانستم چیزهایی را که می‌خواهم ثبت کنم و به دست‌رس مردم قرار دهم. اما من و این موسیقی خراسانی عجیب هم شده‌ایم و باین می‌مانم و در نهایت چشم به راه فرصت هم نخواهم بود؛ در حد بضاعت اقتصادی‌ام کارهای می‌کنم. اما با آن‌هم امیدوار دست‌های هستم که در این زمینه هم کاری ام بکنند.

پرسش: به مردم چه پیش نهاد برای زنده سازی موسیقی خراسانی دارید؟

پاسخ: بدبختانه در کشور ما شمار زیادی بی‌سواد هستند و غم‌ناک‌تر از آن‌هم این که برخی باسوادهای ماهم آن‌قدر دیدگاه تحقیر گونه‌ی دارند که شاخ در میاری. هرچه که آواز خوانان بگویند و بخوانند آن‌ها می‌شنوند. از همین رو این رسالت ما است که کار بکنیم و ذهنیت، اندیشه و ذوق مردم‌مان را پرورش دهیم. برای‌شان اصالت و رسالت موسیقی را به معرفی بگیریم و برداشت آن‌ها را نسبت به موسیقی تغییر دهیم.

پرسش: نام آوران موسیقی خراسانی در گذشته کی‌ها بودند؟

پاسخ: اصلاً افغانستان در کل تاریخ ندارد؛ یک تاریخ پر از جعل، دروغ، ریا و فرمایشی را نمی‌شود تاریخ گفت. به این ترتیب تاریخ موسیقی ما هم درگیر همین فرایند است اما نظر به نوشته‌ی دکتر اسدالله شعور «پیش از آن که هنرمندان هندی وارد افغانستان شوند، موسیقی خراسانی که در بیش‌تر مصاحبه‌های استادان موسیقی از آن به نام موسیقی ایرانی یاد شده است، در کشور ما - به ویژه در شهرهای بزرگی هم چون کابل، قندهار و هرات رایج بود - چنان که هنرمندان پرآوازه‌ای هم چون رجب هراتی، سید قریش، حیدر نمدمال و اکه عبدالرحمان بدخشی - که هم‌راه با پنج‌تار آواز می‌خواند - هم‌زمان با هنرمندان تازه وارد هندی هنوز هم در دربار آوازخوانی می‌کردند» که از این یادکرد درمیابیم که موسیقی خراسانی در دامنه کوه‌های هندوکش نفس می‌کشیده و زنده بوده است.

پرسش: همین شیوه‌ای را که میری مفتون به پیش می‌برد آیا این هم خراسانی است؟

پاسخ: بعضی آهنگ‌ها و پرداخت‌هایش به شیوه‌ی خراسانی است اما نه همه‌اش. همین فلک‌هایش، سوگ سرودهایش، یا فلکلور و سروده‌های بومی که می‌خواند این‌ها همه خراسانی‌اند و در همان سبک سر شده‌اند.

پرسش: تاجه حدی میری مفتون در ماندگاری موسیقی خراسانی تاثیر داشته است؟

پاسخ: میری مفتون در ماندگاری موسیقی خراسانی سهم زیادی دارد. مردم همین موسیقی بازمانده‌ی خراسانی در بدخشان را موسیقی بدخشانی می‌گویند. چون آن زمان و حالا بحث خراسان و خراسانی به دلایل سیاسی و تباری کنار گذاشته شده بود این موسیقی به همین نام به زندگی خود ادامه داد. میری مفتون با همان آواز گپرا و نوای موسیقی‌اش گوشه‌ی از این موسیقی را زنده نگه داشت. میر افکن و شیر افکن دو برادر آواز خوان از شغنان بدخشان بودند که همین آهنگ معروف کمرباریک که زنده یاد ظاهر هویدا خوانده‌اند آهنگ میر افکن شغنانی‌ست؛ اما شوربختانه از او یاد نشده است. بازگل بدخشی، دُر محمد کشمی هم به جز موسیقی و آهنگ‌های قطغنی‌اش آهنگ‌های خوب خراسانی دارد و نمی‌شود سهم این‌ها و دیگرانی را که نام‌شان به یاد نیست فراموش کرد.

پرسش: آیا امیرجان صبوری هم آگاهانه می‌پردازد به موسیقی خراسانی؟

پاسخ: آری خیلی عاشقانه کار می‌کند و زحمت می‌کشد.

پرسش: پس چرا تا حالا در این زمینه چیزی نگفته و ننوشته‌اند؟

پاسخ: خوب باید این‌ها را از خودش پرسید؛ اما در این فضای بسته و اختناق آلود شاید نخواسته است چیزی بگوید و درد سری برای خودش درست کند، مگر گام‌هایش استوار است. شماری هم فکر می‌کنند با پرداختن به این مسایل خرد می‌شوند یا هم این سخنان را کوچک‌تر از آن می‌دانند که در باره‌اش چیزی بگویند. شماری هم فکر می‌کنند با گفتن دانشگاه و دانشکده خرد می‌شوند یا هم دل کسی را گویا می‌رنجانند؛ در حالی که تعدد فرهنگ‌ها و کثرت‌گرایی سبب زیبایی و شگوفایی ملت‌ها می‌شود که من خودم این گونه‌گونی را می‌ستایم و به سخن گفتن در زبان‌های دیگر این کشور هیچ مشکلی ندارم. ولی در کنارش دوست دارم به زبان مادری هم سخن بگویم و از واژه‌هایش

استفاده ببرم. این هاباعث افتخار هویتی ما هستند و باید پاس‌داری شوند، به جای این که از گفتن واژه های سچ و ناب و هم‌چنان تاریخ و تمدن آریایی و خراسانی کنار برویم و نان به‌نرخ روزگار بخوریم.

پرسش: آیا می‌شود نام پیش‌نهادی رباب‌چه را به‌جای قشقارچه پذیرفت؟

پاسخ: بنا به روایت‌های در کوهستان‌های پامیرها، آریایی‌ها اسپ و آهو را زیاد خوش داشته‌اند و در افسانه‌ها نوعی اعجاز و تقدس به آن‌ها قایل بودند. این آله را هم پسان‌ها مردم به‌خاطر همین شاخک‌هایش که شبیه چوچه‌ی آهو است؛ قشقارچه نام گذاشتند. و قشقار همانگوسپند نر را که شاخ‌های بلند دارد می‌گویند. در همین حوزه حالا باهمین نام شناخته شده و مردم باهمین نام با این آله آشنا شده‌اند. بنابراین فکر می‌کنم نیاز به‌تغییرش نیست. اما این قشقارچه را در آن‌سوی آمو به‌نام کاشغری یاد می‌کنند که در گذشته‌ها این آله در کاشغر ساخته می‌شده است و این قشقارچه در اصل موسیقی آسیای مرکزی است.

پرسش: پیش‌نهاد شما برای هنرمندان و آواز خوانان، در باره این موسیقی اصیل و پر ریشه چیست؟

پاسخ: من حیث یک راه‌رو همین موسیقی پیش‌نهاد من این‌ست که باید موسیقی را از بُعد پاکی و قدسیت‌اش نگاه کنیم و به کار ببریم. با کارکردمان دیدگاه‌ها را نسبت به موسیقی پاکیزه‌تر کنیم و از این نشانی برای هم‌دلی، نزدکی، دیگرپذیری و پیوستن‌ها کار کنیم. اگر که درست برنامه ریزی شود. با موسیقی بیش‌تر از یک حزب و سیاست‌مدار می‌توان کار کرد. باید تلاش شود که موسیقی آینه‌ی برای انعکاس درد و ستم وارده بر مردم و جامعه باشد. باید موسیقی گلوی برای فریاد نیازهای مردم باشد، نه خواست‌های فردی و اهریمنی.

پرسش: ولی موسیقی در بسیاری حوزه‌ها وارد دنیای سیاست و داد و گرفت‌های اجتماعی شده است. بعضی جای‌ها انقلاب آفرین شده و در ایران باعث انگیزش توده‌ها شده است. شما در این باره به چه باور هستید آیا این موسیقی خراسانی ما در افغانستان این باروری را دارد و می‌تواند توده‌ها را علیه ستم‌گران به پا خیزاند؟ و آیا هم می‌خواهید چنین کنید؟

پاسخ: آری! من در کل باورمند به این هستم و این کارهم زیاد دور نیست؛ با کمی کار و عرقریزی می‌شود به آن چیزی که شما گفتید رسید. من خودم کارهای کمی در این زمینه داشته‌ام. یک سروده از شهید سید شربت باقری را خوانده‌ام که استبداد و ستم همان زمان حکومت را تصویر کرده است.

پرسش: بازهم می‌خواهید باهمان شیوهی عارفانه پیش بروید یا می‌خواهید تغییری در گونه‌ی پردازش‌تان به‌میان بیاورید و پس از این انقلابی‌تر بخوانید؟

پاسخ: من به‌همان اندازی که شعر و موسیقی عارفانه را دوست دارم به‌همان اندازه موسیقی حماسی را نیز دوست دارم. برای من پیام موسیقی ارزش‌مند است. یا عارفانه و یا هم حماسی هرچیز باشد باعث تغییر توده‌ها در جهت مثبت باشد.

پرسش: فکر نمی‌کنید که حالا بحث‌های عارفانه دیگر چندان بازاری ندارند و برای اجتماع امروزی آن گرمی‌ای را که در گذشته‌ها داشت ندارد؟

پاسخ: خوب حالا بازهم طرف‌دارانی کمی خود را دارد. درست زمانی که به برنامه ستاره‌ی افغان آمدم همین دلهره را داشتم، اما پسان‌ها دیدید که به‌پیش‌واز خوب و گرمی مردم رو به‌رو شدم.

پرسش: آیا می‌خواهید موسیقی را به‌گونه‌ی جدی وارد زندگی مردم بسازید؟ البته نه زندگی نرم و عارفانه و منزوی، بلکه زندگی پرتحرک و انقلابی مردم. یعنی بیاید درد مشترک مردم را گریه کنید و چیزی را که امروز مردم با آن دست و گریبان هستند فریاد کنید؟

پاسخ: آری! این از اصالت و رسالت یک هنرمند است. همین کودکان خیابانی گریه کردن دردشان بزرگ‌ترین مسوولیت ما است. آن‌گاهی که خودرو(موتر) زره و مودل بالایی با خاک‌باد از کنارش می‌گذرد. یا آن‌گاهی که استفاده جویان را می‌بینی که از این‌ها استفاده می‌کنند. من حسی عجیبی دارم و بیش‌تر اوقات به‌شهر نمی‌آیم؛ چون از کنار این نیازمندان و بی‌چاره‌گان گذشتن برایم سخت است. به ویژه آن‌زمانی که توان کمک کردن به آن‌ها را نداشته باشم؛ برایم درد و رنج زیادی می‌دهد.

پرسش: تا این‌دم شاعری همین دردهارا به‌ساز دل شما فریاد زده است که باز شما آن‌را از حنجره‌ی خویش بانوای موسیقی به مردم رسانده باشید؟

پاسخ: شاید زیاد شعری از شاعران معاصر ما در رابطه به ناملایمت‌های روزگار ما سروده شده باشد که من دست رسی نداشته باشم، اما صادقانه خیلی دوست دارم این گونه سروده‌ها را که تابو شکن و دردمند باشند و پیامی داشته باشند به همین حنجره ناتوانم فریاد بزنم. برای نمونه: شعر آقای نجیب بارور را نخستین بار من خواندم در یک برنامه جهانی که حتی کسی موافق نبود. پس از من سیه پوش با موسیقی مدرن‌تری خواند.

پرسش: آیا کارهای تازه هم دارید؟

پاسخ: نه! کارهای که در خور رسانه باشد این روزها ندارم. ولی پیش خودم چیزهای دارم که تاحال نتوانستم آن را ثبت کنم.

پرسش: از شعر سپیده هم در موسیقی کار گرفته اید تاحال؟

پاسخ: بدبختانه نتوانستم و تاکنون هم نتوانستم کدام پیوندی با شعر سپید برقرار کنم. چندین بار تلاش کردم اما پیروز نشدم تا هنوز. با دوستان که گاهی بنشینیم، مرا می‌گویند تو خیلی کلاسیک هستی و همین غزل‌های امروزی جوانان خواندنش برایم سخت است با آن که شعر سپید گونه‌ی بسیار گسترده و بزرگ شعر امروز است اما نتوانستم با آن پیوندی از طریق موسیقی پیدا کنم.

پرسش: فکر نمی‌کنید شما در مولانا و حافظ و دیگر شاعران گذشته خویش را از یاد برده باشید؟

پاسخ: فکر نمی‌کنم که چنین باشد من اشعار متفاوتی را از شاعران متفاوتی فریاد زده‌ام، چون برای من پیام شعر مهم بوده نه نام شاعر، شاید من شعری را پیدا کنم که از یک شاعر بی‌نام و نشان باشد اما غزلش برایم دارای پیام باشد می‌خوانمش. چون برایم نام و نشان مهم نیست؛ چیزی که برایم مهم است همان شعرش است و بس. اما این حقیقت است که خیلی‌ها دل بسته‌ام به شاعرانی که شما یاد کردید.

پرسش: شعر امروز جوانان با شیوه‌ی شما برابری نمی‌کند و مولانا و حافظ هم درد امروز جامعه

مارا فریاد نکرده اند پس چه باید کرد؟

پاسخ: نه! من بعضی از شعرهای مولانا و حافظ را که می‌خوانم باور کنید عین دردهای ما را فریاد زده‌اند و گویی الان دارند با ما گام می‌زنند.

پرسش: هست اما نه آن گونه که امروز نیاز داریم. آن‌ها به کلیات مسئله پرداخته اند اما جزئیات را تماس نگرفته اند و به جزئیات زندگی امروزی ما زیاد پیوند ندارند؟

پاسخ: نمی‌دانم شاید من زیاد عقب‌گرا باشم چون پر حس می‌کنم با ما دارند گام می‌زنند و از ما می‌گویند و از دردهای روزمره‌ی ما قصه می‌کنند. اما شمار از شاعران نسل ما زیاد نتوانستند به این مسایل ناسازگار اجتماعی تماس بگیرند و برخی‌های‌شان در زنگوله‌های گیسوی معشوقه‌های‌شان گیر مانده‌اند، اما بیش‌تر این دردها را در شعر سپید و نیمایی فریاد زده‌اند که بدبختانه تا هنوز من نتوانستم با آن‌ها پیوند برقرار کنم.

پژمان گرامی فکر کنم گفت و گوی ما به پایان رسیده و شمارا هم خسته کردیم. اگر باز هم فکر می‌کنید که چیزی ناگفته مانده است خوب می‌شود اگر آن‌را بگویید؟

پژمان: نیکفر عزیز سپاس از این که شما وقت دادید برای من ناتوان که سخن‌های شکسته و ریخته‌ی ذهنم را بگویم. جهان سپاس از شما و کسانی که خواننده‌ی این گفت‌وگو هستند؛ برای‌شان درود می‌فرستم و از آن‌ها خواهش دارم که ارزش‌های هویتی‌مان را پاس بدارند و در این جهت هم‌دیگر را یاری کنند. همین ارزش‌های نیک است که ما را از دیگران متمایز می‌کند. اگر قرار باشد که ما هر روز یک ارزش و یک نشانی خود را از دست بدهیم در حقیقت ما خود را از بین می‌رویم. بیایید دست به دست هم داده هر آن‌چیزی را که از دست داده‌ایم دوباره برای به دست آوردنش بکوشیم و آن‌را دوباره زنده کنیم.

نیکفر: باز هم سپاس از شما پژمان گرامی! این که زمان زیاد خویش را در اختیار ما گذاشتید و پرسش‌های ما را با شکیبایی و نرمی، همانند موسیقی‌تان پاسخ‌های نغز دادید. شاد، بهروز و پیروز باشید.

۱۳۹۴/۲/۱۶ کابل روز پنج‌شنبه